



ولایت فقیه و عرفان

محمدجواد رودگر

۵

کتاب نقد / سال چهاردهم / شماره ۶۳-۶۴ / تابستان و پائیز ۱۳۹۱

ولایت فقیه در سرزمین طیبه عرفان نیز ریشه دارد و همان‌گونه که با مبانی کلامی، فقهی، سیاسی و... قابلیت تعلیل و تحلیل دارد، با مبنای عرفانی نیز قابل اثبات، تحلیل و تعلیل است. ولایت سیاسی یا به زبان عرفانی ولایت ظاهری، در جهان‌بینی عرفانی بر ولایت باطنی مترتب است؛ چه اینکه ولایت بر نوامیس، اعراض مردمان و تدبیر سیاسی جامعه، امری سترگ، بنیادین و سرنوشت‌ساز است؛ بنابراین بدون ولایت الهی ممکن نیست و انسان تا به مقام ولایت الهی یا تکامل بینشی، ارزشی، گرایشی، دانشی و کُنشی در تصعید وجودی و شدن نهادی و جوهری نرسد، قابلیت و استعداد حاکمیت بر مردم را ندارد. انسان در عرفان اسلامی، تا اسفاری معنوی و سلوکی درونی از کثرت به وحدت و از وحدت در وحدت نداشته باشد یا سیر از خلق به حق و از حق در حق نکند و رهروی ننماید، توانمندی لازم برای رهبری ندارد. همچنین، باید سیر الی‌الله و

فی الله او از سفر سوم که سیر من الحق الی الخلق بالحق است، تمام شود تا قدرت راهبری و سیر خلق خدا به سوی خدا را بیابد.

اینک با توضیحی بر اسفار اربعه از استاد علامه جوادی آملی، بحث رابطه عرفان و ولایت فقیه را پی می‌گیریم. ابتدا باید عنایت داشت که در همه مکاتب الهی برای انسان، سفرهایی چهارگانه هست:

اول، «سیر من الخلق الی الحق» که سالک از خلق به سوی حق سفر می‌کند و حق را می‌شناسد و باور دارد؛

دوم، «سیر فی الحق بالحق» که سفر و سیر در اسمای حُسن و اوصاف حق است؛ سوم، «سیر من الحق الی الخلق بالحق» که از خدا به سوی خلق حرکت می‌کند و خلق را با دیده الهی می‌شناسد؛

چهارم، «سیر فی الخلق بالحق» که در کثرت با دید وحدت سفر می‌کند؛ پس متفکر الهی همواره «حق‌محور» است، برخلاف متفکر مادی که «خلق‌مدار» بوده، همه مکاتب الهی بر این اساس پایه‌گذاری می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۹۰). سپس درباره جایگاه ولایت فقیه بر اساس معیارهای علمی - معرفتی می‌فرمایند: «با همان معیار که فلسفه و عرفان (فقه اکبر) است، ولایت فقیه در فقه اکبر نیز قوی‌تر و عمیق‌تر از ولایت فقیه در فقه اصغر است».

پیشینیان، حرکت را در بستر عَرَض خلاصه می‌کردند و سیرری را که در جهان طبیعت رخ می‌دهد، سیر عرضی می‌دانستند که این سیر عرضی با دست توانای مرحوم صدر المتألهین علیه السلام به سیر و سفر جوهری کشانده شد و با همت بلند عرفای عالی‌مقام، بستر این سیر جوهری از ملک تا ملکوت ادامه یافت و تحول در مسائل جوهر آغاز شد و همه جهان را زیر پوشش قرار داد؛ یعنی نه تنها

حرکت در درون ذات است، بلکه ذات در درون عالم، متحول است. مرحوم صدرالمتألهین^ع دو کار انجام داد: ۱. سیر عَرَضی را به حرکت جوهری منتقل کرد؛ ۲. با تبیین ادوار چهارگانه سفر «سیر از خلق به حق، سفر در اوصاف حق، سیر از حق به خلق با دیده حقانی و سفر در گستره خلق (از خلق به خلق) با چهره حقّانی»، نه تنها مسافران الهی را راهنمایی کرد، بلکه خود نیز این مسیر را پیمود. عده‌ای نیز از لحاظ شهود به اینجا رسیدند که «جهانی شدند بنشسته در گوشه‌ای». آنان گرچه جهان‌بین بودند، در زمره حکیمان منزوی و عارفان منعزل به شمار می‌رفتند.

ابتکار امام خمینی^ع در «فقه اکبر» (فلسفه و عرفان) این است که ایشان نه تنها گوهر ذات را متحول کرد و در مقاطع چهارگانه و اسفار اربعه طی طریق نمود، بلکه جهانی شد که در همه‌جا حضور و ظهور یافت و همه چیز را زیر پوشش و اشراف و اشراف خود قرار داد؛ بنابراین گاهی غرب متجاوز را به استیضاح می‌کشاند و زمانی شرق مُلحد را به توحید ناب فرامی‌خواند. آن که نامه‌اش کاخ کرملین را به رُعب می‌اندازد و قهر ولایی و استیضاح او کاخ سفید را کاخ سیاه می‌کند، «امام» است؛ آنکه مکرر از «مناجات شعبانیه» و «کمال‌الانقطاع» دم می‌زند و در اوج عروج مناجات از «محرومان» نمی‌گذرد، «امام» است. ایشان چون صدرالمتألهین و سایر عرفا، جهانی بنشسته در گوشه‌ای نشد. او جهانی است که می‌گوید اگر از فرودگاهی به فرودگاه دیگر روانه‌ام کنید و روی زمین جایی نداشته باشم، به همان سخن سالار شهیدان حضرت حسین بن علی بن ابی طالب^ع عمل می‌کنم که فرمود: «لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعتُ یزید بن معاویه» (خوارزمی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۹۷ و ۱۸۸).

سپس در جریان راهیابی به چنین مقام منیعی بایسته است از راه شریعت رفته و عرفان شریعت‌گرایانه در همه سطوح و ساحت‌های معنوی داشته باشد؛ بر این اساس، می‌فرماید:

اگر کسی بخواهد به چنین مقام منیعی راه یابد و اسفار چهارگانه را پشت سر بگذارد، باید بینشی عمیق داشته باشد. شریعت را در خدمت طریقت و هر دو را در خدمت حقیقت بداند و در مسیر طولی خود، میان این سه امر، جدایی نیندازد و در هیچ مرحله‌ای آنها را از یکدیگر جدا نکند. عده‌ای می‌پندارند اهل طریقت‌اند و کاری با شریعت و احکام دین و ظواهر شرعی ندارند؛ ولی امام امت علیه السلام که هم اهل شریعت و هم اهل طریقت بود، در این باره چنین دلپذیر سخن می‌گوید:

آنها که فکر می‌کردند یا فکر می‌کنند که بدون شریعت می‌توانند به مقصد برسند، هیچ شاهد و دلیلی ندارند؛ زیرا ذات اقدس اله که راهنماست، تنها راه را عمل به شریعت می‌داند و آنها که می‌پندارند با عمل به شریعت نمی‌توان به طریقت رسید، آنها هم شریعت را درست نشناخته و به آن عمل نکرده‌اند و آنها که با سیر و سلوک و شریعت و طریقت هماهنگ شدند؛ ولی به «حقیقت» بار نیافتند، برای آن است که به درستی طی طریق نکردند (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۱).

ایشان این سخن را در تعلیقه خود بر شرح فصوص، ذیل آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده: ۶۶) آورده‌اند که درباره اهل کتاب است. ظاهر آیه این است که اگر اهل کتاب به تورات و انجیل خود عمل کنند و صاحبان شرایع آسمانی به آنچه به سوی آنها نازل شده است، عمل نمایند، هم روزی‌های بالا مثل باران و تابش به

موقع آفتاب و مانند آن نصیب آنها می‌شود و هم روزی‌های زمینی که زمینشان حاصل‌خیز خواهد شد.

بزرگان اهل معرفت از این آیه کریمه چنین برداشت کردند که اگر صاحبان هر شریعتی در زمان صحت و سلامت آن شریعت، به احکام آن عمل کنند، خداوند، هم «طریقت» و هم «حقیقت» را بهره آنان می‌سازد. از «طریقت» به «علم‌الأرجل» یاد می‌شود؛ یعنی علمی که با رفتن و طی طریق نصیب انسان می‌شود و از «حقیقت» به علمی که «لاکُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ» نام می‌برند که ریشه این تعبیر این‌گونه است:

۱. بیان حضرت امام باقر^ع در ذیل آیه کریمه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ پس انسان باید به غذای خود بنگرد» (عبس: ۲۴) است که فرمود: «منظور از این طعام، علم است»؛ یعنی انسان باید نگاه کند که علم خود را از چه کسی می‌گیرد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۹۶)؛ پس طعام، علم است و علم، همان روزی معنوی است و مُطْعِم و معلم حقیقی، اهل بیت عصمت و طهارت اند، چنان‌که از امام کاظم^ع رسیده است که حضرت علی^ع را «امیرالمؤمنین» می‌گفتند؛ چون به انسان، طعام (میره) می‌دهد: «لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ^ع: لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ» (صدوق، ۱۳۷۲، ص ۶۳). اگر ظاهر «امیر» این است که به انسان‌ها «امر» می‌کند؛ ولی باطن آن طبق بیان امام کاظم^ع این است که به متفکران، طعام (میره) می‌دهد.

۲. انبیاء^ع عموماً و شعیب^ع خصوصاً، «نبوت» را رزق خوانده‌اند: «وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا» (هود: ۸۸) و اولیا «ولایت» را و علما «علم» را رزق می‌دانند؛ بنابراین رزق، توسعه دارد و ویژه ارزاق طبیعی مانند نان، میوه و... نیست.

از آیه ۶۶ سوره مائده و دو مطلب پیش گفته استفاده می‌شود که علوم دو گونه است: ۱. دانش‌های مدرسه‌ای که با کوشش نصیب انسان می‌شود؛ ۲. علومی که از بالا به انسان افزوده می‌شود: «دولت آن است که بی خون دل آید به کنار» (حافظ، غزل ۷۴).

اکنون برای این آیه می‌توان چنین معنای دقیق‌تری ارائه کرد: اگر کسی به درستی به دین عمل کند، هم علوم سمایی از راه الهام‌ها نصیب او می‌شود که «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» (خمینی، ۱۴۰۰، ص ۱۶) و هم از راه کسب که علم ارجل نام دارد- مانند سیر و سلوک- علوم صحیحی بهره او خواهد شد. امام خمینی* در ذیل این آیه کریمه می‌فرماید:

از این آیه به خوبی برمی‌آید که نیل به معرفت و باطن، جز از راه ظاهر و حفظ آن میسر نیست. این چنین نیست که کسی بتواند ظواهر شرعی را رعایت نکند و بگوید من اهل سیر و سلوکم و به باطن رسیده‌ام (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۳، «الف»، ص ۲۰۱).

ایشان در شرح این آیه، هم هماهنگی «شریعت» و «طریقت» را بیان کرد و هم صوفیان عوامی را محکوم کرد که بدون شریعت، دم از طریقت می‌زنند و هم به متحجران و مقدس‌مآبانی که می‌گویند شریعت انسان را به جایی نمی‌رساند، فرمود: آنها درست عمل نکرده‌اند، وگرنه می‌یافتند آنچه را دیگران یافته‌اند؛ زیرا نیل به باطن تنها یک راه دارد که آن عمل به «شریعت» است (همان، ص ۹۹).

امام* شاخصه‌ای دارد که نه شریعتیان دارند و نه طریقتیان و نه حقیقتیان؛ چون به گفته شریعتیان، «شریعت منهای سیاست است» و به اعتقاد طریقتیان «طریقت منهای سیاست است» و حقیقتیان هم باورشان این بود که «حقیقت

منهای سیاست است؛ ولی امام، هم سخن مرحوم مدرس^ع را فرمود که «شریعت و دیانت ما عین سیاست است» و هم بالاتر از آن را که از مدرس نشنیده بودیم؛ فرمود که «طریقت ما هم همان سیاست است» و بالاتر از آن، سخن حقیقتیان را نیز سیر کرد که «حقیقت ما عین سیاست است». البته سیاست در شریعت به سبکی است و در طریقت به سبک دیگر و در حقیقت نیز به روش خاص خود می‌باشد.

امام^ع وقتی با عنوان «رهبر» جامعه، کشور را اداره می‌کند، شریعت را با سیاست هماهنگ می‌کند و وقتی دستور «تهذیب نفس» می‌دهد، طریقت را با سیاست؛ چنان‌که در همه سخنرانی‌هایی که به مناسبت دو عید سعید فطر و قربان - برجسته‌ترین و مهم‌ترین ایام سال - از امام امت^ع به یادگار مانده است، نخستین سخن، همان «راهنمایی طریقت» بود و سپس مسئله «سیاست». ابتدا تبیین معنای «ضیافت‌الله» یا شرح «مناجات شعبانیه» مطرح بود و سپس مسئله «سیاست». البته تهذیب بر سیاست، مقدم بود و **صحیفه نور** به خوبی روشنگر این مسئله است.

همچنین وقتی «خواص» یا «اخص» به حضور ایشان باری می‌یافتند که فکر می‌شد آنها اهل «حقیقت»‌اند، «حقیقت» را با «سیاست» هماهنگ می‌کرد (همان، ص ۱۰۴).

امام خمینی^ع با توجه به دیدگاه خاص خود، شرایط ولایت فقیه را تحصیلی می‌دانست، نه حصولی که استاد *جوادی آملی* در این باره فرمودند:

یکی دیگر از امتیازهای برجسته امام خمینی^ع از دیگر عالمان دین آن است که دیگران اگرچه ولایت فقیه را قبول داشتند؛ ولی غالب آنان شرایط آن را

حصولی می‌دانستند؛ اما حضرت امام علیه السلام که ولایت را مانند امامت می‌داند، معتقد است شرایط اعمال ولایت، دو بخش است: بخشی از آن «حصولی» است و بخش مهم آن «تحصیلی» می‌باشد؛ یعنی باید آن شرایط را به دست آورد و این‌گونه نیست که اگر مردم حاضر شدند و امکان داشت که بدون خطر، نظام اسلامی تأسیس شود، فقط در این شرایط حاصل شده، بر فقیه جامع اوصاف رهبری لازم باشد زمام نظام را به دست گیرد، بلکه بسیاری از شرایط ولایت فقیه، تحصیلی می‌باشد و مانند وضو برای نماز است که باید آن را به دست آورد؛ نه حصولی مثل استطاعت برای حج که تحصیل آن واجب نیست. به تعبیر علمی، بسیاری از شرایط ولایت فقیه «شرط واجب» هستند، نه «شرط وجوب».

امام امت علیه السلام چون تشکیل و تأسیس حکومت اسلامی را وظیفه می‌دانست و از سوی دیگر معتقد بود بسیاری از شرایط آن تحصیلی است، نه حصولی، به دنبال تحصیل این شرایط رفت که این امر، مستلزم زندان رفتن، تبعیدشدن، تهمت خوردن و... بود و ایشان همه آن تلخ‌کامی‌ها را به جان خرید و از اینکه در راه رضای خدا شهید بدهد یا شهید شود، لذت می‌برد: «اگر ما ماورای این عالم را اعتقاد داشته باشیم، باید شکر کنیم که در راه خدا کشته بشویم و برویم در صف شهدا» (خمینی، ۱۳۷۳، «ب»، ج ۱، ص ۱۰۷) و «چنین کشته‌شدنی (شهادت) که افتخار دارد، بزرگ‌ترین آرزوی من است» (همان، ص ۵۷۷).

اگر در خطبه «شقشقیه» این بیان آمده است که «لولا حضورالحاضر و قیامالحجة بوجودالناصر و ما أخذالله علی العلماء ألا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم، لألقیت جبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أولها» (نهج البلاغه، خ ۳، بند ۱۶) و آن حضرت می‌فرماید اگر حضور حاضرین نبود و اگر به سبب وجود یاران، حجت

بر من تمام نمی‌شد و...، حکومت و زمامداری را نمی‌پذیرفتم، این سخن را حضرت علیؓ پس از تحمل رنج‌های درازمدت و فراوان فرمودند، نه اینکه در اولین قدم گفته باشند؛ زیرا ایشان از احتجاج به خانه مهاجران و انصار شروع نمود و مناظره‌ها و تبلیغ‌ها و نقدهای سازنده بسیار کرد؛ لکن شرایط تحصیلی برای ایشان فراهم نشد و پس از سال‌ها رنج، وقتی امت حاضر شدند با آن حضرت بیعت نمایند، فرمود: «لولا حضورالحاضر...» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۶).

بر این اساس، ولایت عرفانی که رسیدن به مقام فنای فی‌الله و قرارگرفتن تحت ولایت مطلقه الهیه است، منشأ اصلی ولایت سیاسی-اجتماعی است و با توجه به نکته دقیق و عمیق یادشده می‌توان گفت ولایت سیاسی بر ولایت عرفانی یا ولایت ظاهری بر ولایت باطنی متفرع و مترتب است و شاخصه‌های آن غیر از اسلام‌شناسی جامع و فقاقت کامل، چه فقه علمی و چه فقه عملی در عبودیت الهی و خلوص فعلی - ذاتی نهفته است؛ چنان‌که امامؓ در نقد پندار محی‌الدین عربی مبنی بر اینکه پیامبر اسلام به خلافت پس از خویش تصریح نکرده است، اظهار داشتند: خلافت معنوی که عبارت است از مکاشفه معنویه حقایق با اطلاع بر عالم اسما و اعیان، نص بر آن واجب نیست؛ ولی خلافت ظاهری که از شئون نبوت و رسالتی که تحت اسمای کونیه داخل است، اظهار آن واجب است؛ از این رو، پیامبر اکرم به آن تصریح نموده است؛ زیرا خلافت ظاهری که منصب الهی است، همانند نبوت امری است که بر مردم پوشیده می‌باشد. روی این جهت، تصریح به آن واجب و لازم می‌باشد. قسم به جان دوست که تصریح و تنصیب خلافت بر پیامبر از بزرگ‌ترین واجبات الهی بوده

و تضييع اين مسئله خطرناک با بيان نکردن آن باعث تشتت امر است و اختلال آثار نبوت و از میان رفتن آثار شریعت می‌شد. این کار از قبیح‌ترین امور است و اختلال آثار نبوت و از میان رفتن آثار شریعت می‌شد. این کار از قبیح‌ترین اموری است که نسبت به افراد عادی سزاوار نیست، چه رسد به اینکه به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده شود (خمینی، ۱۳۷۳، «ج»، ص ۳۶).

حال معنای تقدیری بودن ولایت سیاسی و نه تدبیری بودنش بیشتر قابل فهم و شهود یا درک و دریافت است که چگونه برخی مصداق «نرفع درجات من نشاء» (یوسف: ۷۶) می‌شوند و ولیّ و فی، راند سائس و قائد حفی می‌گردند و شاید راز انعزال از ولایت اجتماعی - سیاسی در همین نکته ظریف نهفته است که عدم شرایط حصولی و تحصیلی در شخص یا اشخاصی یا بعد از مقام معنوی و خلوص ذاتی، البته با توجه به مراتب اشخاص عامل منعزل شدن از ولایت است، نه عزل از ولایت.

در هر حال لازم است تحقیق و پژوهش‌هایی درباره رابطه ولایت فقیه و عرفان از جهت مبنایی و بنایی صورت گیرد و مقوله ولایت مطلقه را با ولایت معنوی - باطنی نیز مورد مذاقه و تأمل جدی قرار دهیم. از سوی دیگر، بحث انسان کامل، اسمای الهی، اسفار چهارگانه عرفانی، توحید و ولایت و... مقولاتی‌اند که قابلیت علمی و ظرفیت تحقیقی وسیع و فسیحی را در ساحت ولایت فقیه داشته، لازم است ولایت فقیه از فقه اصغر به فقه اوسط و آنگاه به ساحت فقه اکبر ارتقای معرفتی - سیاسی و تعالی معنویتی - اجتماعی یابد تا فهم بهتر و بیشتری در این باره بیابیم.

منابع و مأخذ

١. جوادى آملی، عبدالله؛ بنیان مرصوص؛ قم: اسراء، ١٣٧٨.
٢. —؛ ولایت فقیه؛ قم: اسراء، ١٣٨٥.
٣. خمینی، سیدروح الله؛ تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الأنس؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٧٣ (الف).
٤. —؛ صحیفه نور؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٧٣ (ب).
٥. —؛ مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة؛ مقدمه استاد سیدجلال الدین آشتیانی؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٧٣ (ج).
٦. —؛ مصباح الشریعة (منسوب به امام صادق)؛ ج ١، قم: مؤسسه اعلمی، ١٤٠٠ق.
٧. خوارزمی، محمدبن محمود؛ مقتل؛ ج ١، قم: مسجد مقدس جمکران، ١٣٨٨.
٨. صدوق، علی بن بابویه؛ معانی الأخبار؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٧٢.
٩. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.